

گفت‌وگو با هلنا تریستکوا، مستند ساز

مشاهدات طولانی مدت

مترجم: مینا کشاورز



هلنا تریستکوا، مستندساز اهل چک به خاطر مشاهده طولانی مدت سوژه‌هایش شهرت دارد و در واقع این شیوه مستندسازی سبک خاص اوست. تریستکوا سال ۱۹۷۴ در رشته فیلم‌سازی مستند از مدرسه فیلم پراگ فارغ‌التحصیل شد. از آن زمان تا کنون او ۳۰ فیلم مستند ساخته است که در همه آنها سوژه‌هایش را در طول سال‌های متمادی دنبال کرده است.

رنه آخرین فیلم مستند تریستکواست که ساخت آن ۲۰ سال طول کشیده و سال گذشته توانست جایزه آکادمی فیلم اروپا را برای بهترین مستند سال بگیرد.

رنه مردی است که از نوجوانی زندگی‌اش مدام بین آزادی و زندان گذشته و تریستکوا زندگی رنه را از سال ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۸ دنبال کرده است. گفت‌وگوی زیر را مت بوچنسکی در جریان برگزاری جشنواره فیلم *Made in Prague* که در لندن برگزار شد و هلنا تریستکوا و دخترش مهمانان ویژه این جشنواره بودند (در جایی از گفت‌وگو هم، بوچنسکی از دختر هلنا درباره رابطه‌اش با رنه می‌پرسد که بسیار جالب است)، با تریستکوا انجام داده است.

می‌افتد، صرفه‌جویی زمانی و زمان‌بندی کار است. شما الان فرصت این که ۲۴ هفته را صرف تدوین کنید ندارید و اگر خیلی خوش‌شانس باشید، از شروع تا پایان تدوین تنها ۱۲ هفته فرصت خواهید داشت. بنابراین زمانی برای برگشتن به عقب و فکر کردن درباره کات‌هایی که داده‌اید ندارید. شما واقعا با این تکنولوژی، سریع کات می‌دهید. اما ما نیاز به فرصتی برای مرتب کردن مواد خام داریم و حالا با شیوه‌ای که ما فیلم می‌سازیم، به خاطر تکنولوژی‌های جدید و روش تدوین غیرخطی، داستان‌گویی خیلی خیلی تزیینی شده است: سرهای سخنگو، کات‌های سریع، تصاویر آرشیوی و....

اگر شما مهارت خوبی در داستان‌گویی نداشته باشید و داستان خوبی برای تعریف کردن نداشته باشید، با این شیوه تدوین کل فیلم توی چشم می‌زند.

ایده‌های داستانی را که برای روایت یک فیلم مستند به ذهنتان می‌رسد، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آن چه یک ایده داستانی را برای فیلم مستند جذاب می‌کند، این است که شما چیزی را به دنیا معرفی کنید که تا به حال درباره آن صحبتی نشده است و یا داستان‌هایی را که برای دنیا تازه و جذاب هستند، بیان کنید. یکی از دانش‌آموزانم که دختر مسلمانی است، تابستان گذشته سفری به ترینیداد کرده بود و مقداری فیلم گرفته بود و از من خواست که راش‌ها را ببینم. با شنیدن اسم ترینیداد، اولین چیزی که به ذهنم خطور می‌کرد، مردم شادی بود که در حال رقص هستند و فکر می‌کردم احتمالا او هم همین تصاویر را به من نشان خواهد داد. او فیلم‌ها را گذاشت و تمام راش‌ها درباره بخش مسلمان‌نشین ترینیداد بود که با دولت بر سر آزادی‌های مذهبی‌شان برای ساخت مسجد و داشتن گروه‌های مذهبی مشکل داشتند و من مدام می‌گفتم: عالیه. من اصلا نمی‌دانستم در ترینیداد بخش مسلمان‌نشین وجود دارد. این یک ماده خام عالی برای یک فیلم مستند بود و تنها مشکلی که داشت این بود که او رفته بود و بدون هیچ فکر و برنامه قبلی فقط فیلم گرفته بود. او هیچ ایده‌ای برای شکل دادن به این راش‌ها نداشت. من به او گفتم تو باید به این فیلم مثل یک تکلیف خانگی نگاه کنی، باید بنشین و روی کاغذ بنویسی که چه می‌خواهی در این فیلم بگویی و چه نقطه عطف‌هایی در ذهنت است.

در هر گونه‌ای از فیلم مستند، موسیقی بخش مهمی از روایت فیلم است. چقدر در کارهایتان از موسیقی استفاده می‌کنید؟

همیشه. من عاشق موسیقی‌ام. اما در استفاده از موسیقی کمی باید هشیار بود، چون گاهی اوقات موسیقی می‌تواند داستان فیلم و شیوه روایت را تحت‌الشعاع قرار دهد و فیلم شبیه تصاویری شود که از جلوی چشم می‌گذرند. بیشتر مثل یک کلیپ می‌شود.

چطور با رنه آشنا شدید و چطور این داستان را پرورش دادید؟

این روش مشاهده طولانی مدت به نوعی سبک من است و خب اولین فیلم نبود که به این شیوه می‌ساختم. من پروژه دیگری را قبلاً شروع کرده بودم و به این نتیجه رسیدم که مدت زمان بیشتری را با سوژه‌ام بگذرانم. سال ۱۹۸۹ پروژه‌ای را شروع کردم که درباره یک جوان مجرم بود و می‌خواستم به همین شیوه مشاهده طولانی مدت آن را دنبال کنم. اول هدفم این بود که چند جوان بزهکار را که در خانه اصلاح و تربیت هستند، سه چهار سالی دنبال کنم، فقط برای این که بفهمم چرا آنها ضد اجتماعی هستند و زندگی آنها در این مدت چه تغییری می‌کند. شش تا از آنها را پیدا کردم و رنه هم یکی از آنها بود. اولین فیلم درباره رنه در حالی ساخته شد که او کیفم را دزدید.

ممکن است کمی بیشتر در این باره صحبت کنید، چون این قسمت بخش کلیدی و اصلی فیلم است. شما خیلی در این باره صحبت نمی‌کنید و زیاد آن را با تفصیل بیان نمی‌کنید.

البته، خب کاری که او با من انجام داد، خیلی غیرمنتظره بود، ولی من از یک زاویه عجیب‌تر به این ماجرا نگاه کردم. البته که باعث ناراحتی‌ام شده بود، ولی فکر کردم بچه من هم که آن موقع کوچک بود، جعبه‌های پولی را که در خانه بود، دزیده بود. این خیلی قضیه پیچیده‌ای بود، نه فقط برای من، بلکه برای کل خانواده این طور بود. و گفتم رنه با این کارش یک پیام ویژه برای من داشته و این در حقیقت همان شخصیتش است.

رنه با بقیه خانواده شما هم آشنا شده بود و رابطه داشت؟

یک رابطه عجیبی بود. بعد از سه سال که از اتفاق دزدی گذشت، تصمیم گرفتم تمام تمرکز را روی رنه بگذارم و فیلم دیگری کار نکنم. او شخصیت مثبتی ندارد، ولی خیلی بکر و پیچیده است و برای من شخصاً جذابیت‌های زیادی داشت که زندگی‌اش را دنبال کنم. رابطه‌ام با او خیلی پیچیده بود، حتی یک بار خودش از من پرسید: «می‌خواستی با من رابطه برقرار کنی یا فقط من را به عنوان یک وسیله می‌بینی؟» و جواب دادن به سوآلش واقعاً برایم راحت نبود. خودم هم زیاد مطمئن نبودم که رابطه‌ام با رنه چه شکلی است. بعضی اوقات کارهایی می‌کرد که به نظرم می‌رسید با هم دوستیم، ولی بعضی وقت‌ها واقعاً آزش متنفر بودم. می‌خواستم همه این احساسات را نشان دهم و امیدوارم این داستان رنگ‌هایی غیر از سیاه و سفید داشته باشد.

شش فیلم دیگری هم که ساخته‌اید، تا به حال

جایی نمایش داده شده‌اند؟

بله، آنها را برای یک مجموعه تلویزیونی ساختم که عنوانش این بود: از خودت برایم بگو. این یک تصمیم شخصی بود که گرفتم و دوست داشتم آن را بسازم و خودم هم پول برای ساختش گذاشتم. مطمئن نبودم موادی که دارم اصلاً برای ساختن فیلم مناسب هستند یا نه، برای این که اصلاً نمی‌دانستم با آنها چه کار می‌خواهم بکنم.

یکی از چیزهای جالبی که مقابل دوربین وجود دارد این است که آدم‌ها مقابل دوربین چقدر بازی می‌کنند و چقدر خود واقعی‌شان هستند. چطور می‌توانستید تشخیص دهید



که دارید رنه واقعی را به تصویر می‌کشید. از کجا مطمئن بودید که به خاطر حضور شما بازی نمی‌کند؟

فکر کردم تقریباً غیر ممکن است که بازی کند و در این صورت حتماً متوجه می‌شدم. گاهی وقت‌ها او واقعاً غرق در داستان‌های خودش می‌شد، ولی امیدوار بودم که همه آنها درست هستند و در نهایت کل فیلم می‌تواند شخصیت او را کامل معرفی کند. حالت‌های مختلفی دارد و در برابر هر کسی رفتار متفاوتی از خودش نشان می‌دهد، ولی امیدوارم که

آنها بازی نبوده باشد و بیشتر یک نمایش برای بیان حقایق زندگی‌اش باشد.

نگران نبودید به او احساس افرادی دست بدهد که انگار استثمار شده‌اند؟

چرا. چنین چیزی به راحتی ممکن بود. ولی چون ما با هم یک رابطه برابر داشتیم و رابطه من با او از یک سوژه فراتر بود، خب رنه گزینه مناسبی بود. امیدوارم من هم برای او آن قدر جذاب بوده باشم که درباره‌ام بنویسد. به نظرم بدون تأثیرپذیری از من چیزی نمی‌نویسد. این دو کتابی که موفق به چاپشان شد، برایش خیلی اهمیت دارند، چون اولین بار در زندگی‌اش بود که اتفاق مثبت و خوشایندی برایش می‌افتاد.

(مت بوچنسکی روبه دختر هلنا می‌پرسد):
چطور طی این دهه‌ها با رنه ارتباط برقرار کردید؟

خیلی عجیب و غریب بود. او بیشتر مثل یک دوست خانوادگی برای ما بود، فقط کمی عجیب‌تر. غریب‌ترین لحظه موقع نمایش فیلم در پراگ بود. رنه وارد سالن شد و من را شناخت و داشت به من می‌گفت در بچگی چه جوری بودم. زمانی که او برای ما نامه می‌فرستاد، من خیلی بچه بودم و آن موقع‌ها او واقعاً برایم وحشتناک بود. در یک صحنه از فیلم هم این ترسناک بودنش دیده می‌شود؛ آنجا که روی جواب‌گوی تلفن پیغام گذاشته: بیا گوشی را بردار. واقعاً ترسناک بود. و حالا من از این می‌ترسم که او از مادرم توقعات بیشتری داشته باشد. مثل زمانی که مادرم به او پول می‌داد...

هلنا تریستکوا: دلیلی ندارد که حالا بخوام به او پولی بدهم. به نظرم زندگی جذابی داشت و شرایطی را برایش فراهم کردم که بتوانم او را دنبال کنم. و تصمیم گرفتم به او پول بدهم برای این که هیچ پولی نداشت.

دوست داشتن رنه خیلی سخت است. و این باعث می‌شود که خیلی دیر با فیلم از تباط برقرار کنیم. برای این که درباره شخصیت رنه است. در همه این مدت این مسئله را در نظر داشتید؟

من پیش‌زمینه‌های متفاوتی از این قضیه دارم. بعضی معتقدند او متفاوت است و کاریزما دارد و یک جورهایی ضد قهرمان است. ولی این سبک و روش من است که آدم‌های ویژه را در طول زمان دنبال می‌کنم. این یک فیلم مستند است و من نمی‌توانم دسته‌بندی کنم چه آدم‌هایی جذاب هستند و چه آدم‌هایی جذاب نیستند. بودن با سوژه‌های این شکلی برای یک مدت زمان طولانی کار راحتی نیست. ولی امیدوارم که توانسته باشم سوژه جذابی را انتخاب کرده باشم.

منبع:
http://www.littlewhitelies.co.uk/content/interviews